

نقد و معرفی کتاب

نقدی بر مقاله «آواشناسی سیبویه» از طه پیام

نصیر شفیع پورمقدم

۱ مقدمه و دو اشتباه بنیادین

هنگامی که روبینز به ارائه گزارشی مختصر درباره تاریخ زبان‌شناسی در اروپا دست می‌زند، تاریخ‌نگاری یک علم را نتیجه خودآگاهی خداوندگاران آن علم می‌داند، بدین معنا که آنها می‌خواهند از رهگذر علاقه به خاستگاه یک علم و تحولات آن در گذشته بدانند که به چه کاری سرگرم‌اند و تاکنون چه کارهایی را به انجام رسانده‌اند (روبینز ۱۳۸۲: ۱۴). وی دلیل فزونی گرفتن علاقه زبان‌شناسان به تاریخ گذشته زبان‌شناسی را این احساس ارزیابی می‌کند که اگر ما نسبت به مسائل و دستاوردهای نسلهای گذشته نوعی درک و آگاهی داشته باشیم، خود این درک می‌تواند منشأ نوعی ثبات و ماندگاری باشد (همان ۱۵).

این نگاه روبینز نمادگونه‌ای از نگاه جامعه علمی غرب نسبت به ماهیت هر علم و خاستگاه آن است و می‌تواند چرایی وجود منابع تاریخ یک علم در کنار منابع مربوط به خود آن علم در آن جامعه را توجیه کند و بیانگر علت اختصاص نخستین رکن هر پژوهش علمی به «مرور ادبیات گذشته»^۱ آن باشد.

این نگاه بر این پیش فرض استوار است که علمی که بدان پرداخته می‌شود دارای پیشینه باشد و عالمان و پژوهندگان آن علم نیز از این پیشینه آگاه باشند؛ پیش فرضی که درباره علم زبان‌شناسی در اروپا و زبان‌شناسان اروپایی صادق است، در حالی که علم زبان‌شناسی متداول

1. Review of literature

در جامعه دانشگاهی امروز ایران و کشورهای اسلامی نه موروث و دنباله سنت زبان‌شناسی در جهان اسلام است و نه آن سنت چنان تداوم یافته که امروز به صورت علم زبان‌شناسی جدید در جامعه علمی ایران و اسلام درآمده باشد.

بنابراین تاریخ‌نگاری زبان‌شناسی در جهان اسلام و از جمله ایران دارای پیش‌فرض و محتوایی متفاوت با تاریخ‌نگاری زبان‌شناسی در اروپاست؛ زیرا اروپاییان از همان روی که روبینز می‌گوید به این کار دست می‌زنند حال آنکه سنت زبان‌شناسی در جهان اسلام «سنتی ابر» است که از قرن دهم هجری قمری به بعد دیگر تداوم نیافته و آنچه امروز با عنوان مطالعات زبان‌شناسی می‌شناسیم دنباله آن سنت نیست و پرداختن به آن در واقع پرداختن به میراث فرهنگی گذشته سرزمینهای پهناور اسلامی به منظور شناخت محض این میراث، تفاخر به آن و یا تلاشی برای احیای آن است. صرف نظر از چرایی تاریخ‌نگاری این میراث فرهنگی می‌توانیم پیرامون چگونگی و نیز تاریخ‌نگاران آن تأمل کنیم. آنچه از بررسی آثار نگاشته شده در این زمینه برمی‌آید این است که، همچون سایر موارد فرهنگی اسلامی و ایرانی، پیوسته غربیان آغازگر و در ادامه میدان‌دار تحقیق و پژوهش در این باب بوده‌اند و حجم آثار آنان در این باره به هیچ وجه با حجم آثار ایرانیان و مسلمانان در این زمینه قابل مقایسه نیست، همچنان که کیفیت آثار آنان نیز، به دلیل سابقه و تراکم بسیار، به مراتب بهتر از کارهای اندک انجام شده توسط صاحبان این میراث است.

این سخن بدان معنا نیست که نتایج حاصل از پژوهشهای تاریخ‌نگاری غربیان در زبان‌شناسی عربی فصل‌الخطاب به شمار آید و هر آنچه از رهگذر این تحقیقات دامنه‌دار به دست آمده بی‌نقص و درست محسوب شود؛ این همان تصویری است که پیش‌فرض آثار معدود ایرانیان و مسلمانان در این زمینه قرار گرفته و گاه نتایج بررسیهای این‌چنینی غربیان همچون وحی منزل مبنای بی‌چون و چرای بحث قرار گرفته است بی‌آنکه در صحت آنها ذره‌ای تردید شود.

گذشته از خاستگاه پیدایش، شکل‌گیری و بدیهی شدن چنین تصور نادرستی، مقاله طه پیام (۱۳۸۶) نیز از این تصور مبرا نیست؛ پیام در بند اول صفحه بیست و دو به نقل از کارتر اصطلاح «حرف» در کتاب را معادل «واج»^۱ قرار می‌دهد و همین «اینهمانی» مبنای کل بحث پیرامون آواشناسی در این مقاله قرار می‌گیرد. این کار پیام با سه اشکال عمده روبه‌روست:

۱. اگر هدف پیام از طرح بحث درباره آواشناسی سیبویه صرفاً معرفی نظرگاه این زبان‌شناس بزرگ ایرانی در این باره و — به اصطلاح — یک کار «ترویجی» بوده است، وی می‌توانست همان فصل ششم از کتاب کارتر را معرفی و یا ترجمه کند تا برداشت کارتر از نگرش آواشناختی سیبویه به خوانندگان معرفی شود. در این صورت، هم هدف مزبور تأمین می‌شد و هم اشتباهات احتمالی

1. Phone[me]

کارتر به نام خود وی ثبت می‌شد و، در صورت ابطال اینهمانی حرف با واج، پیام متهم به تقید به یک رأی باطل در پژوهش‌اش نمی‌گشت.

۲. استناد به برداشت تاریخ‌نگار بزرگی مثل کارتر، که بیش از چهار دهه از عمر پژوهشی‌اش را صرف بررسی آراء سیبویه نموده است، برای تأیید یک یافته به دست آمده از پژوهش‌الکتاب مناسب است ولی طرح بی‌چون و چرای آن به عنوان اساس و مبنای بحث مهمی مثل آواشناسی سیبویه به هیچ وجه پذیرفته نیست. در عوض، ارجاع به کارتر در یک مسئله غیرمبنایی و حاشیه‌ای می‌تواند بسیار هم قابل قبول باشد؛ چنانکه پیام در بند اول صفحه بیست و سه این که همزه جزو حروف هست یا نه و به تبع آن، تعداد حروف در زبان عربی ۲۸ تا است یا ۲۹ تا را از کوتتری^۱ و بکوش نقل می‌کند ولی به دلیل مبنایی نبودن این بحث در این مقاله می‌توان از کنارش گذشت و به این نقل قول خرده نگرفت.

شاید پا را از این فراتر هم بتوان نهاد و استناد به یافته‌های مطرح شده در منابع ثانویه را گاهی خوب و حتی ناگزیر دانست؛ مثل تحلیلی که درباره حروف فرعی مستحسن و غیر مستحسن در صفحه بیست و هشت از بکوش نقل شده است. این نقل قول از آن‌رو ناگزیر است که خود نگارنده از نظر قدرت و گستره تسلط بر زبان‌شناسی عربی در جایگاهی نیست که چنین تحلیلی را انجام دهد و چاره‌ای جز مراجعه به بکوش برای ارائه این تحلیل نداشته است؛ گو آن که گنجاندن این تحلیل در پایان بحث درباره مشخصه‌های حشو، به دلیل افزودن بر اطلاعات ارائه شده به خواننده و مبنایی نبودنش خوب نیز هست.

۳. طبیعت گذشت زمان و افزایش تجربه در کار پژوهشی اقتضا می‌کند که یک پژوهشگر برخی برداشتها و آراء خود را در گذر زمان نادرست یا ناقص بداند. کارتر هم بی‌شک مشمول همین قانون طبیعی است و از ارتکاب اشتباه در بعضی یافته‌هایش مصون نیست؛ چه، هنگامی که دو سال پیش پایان‌نامه دکتری فارغ‌التحصیلی‌اش از دانشگاه آکسفورد با موضوع سیبویه را از او درخواست نمود، کارتر پاسخ داد که دهها سال از نگارش آن پایان‌نامه گذشته و، به دلیل پژوهشهای بیشتر در این مدت، دیگر به بسیاری از آنچه در آن آمده باور ندارد و توصیه نمود تا کتابی را که در سال ۲۰۰۴ درباره سیبویه منتشر کرده تهیه کنم. حال دور از ذهن نخواهد بود که کارتر چند سال دیگر به همان دلیل برخی یافته‌های ارائه شده در این کتاب را نیز باور نداشته به نادرستی‌شان اعتراف کند. در چنین شرایطی چگونه می‌توان، با اطمینان، یکی از برداشتهای او (حرف=واج) را مبنای توصیف آواشناسی سیبویه قرار داد؟ اگر نظر کارتر در این باره هم تغییر کند چه؟

1. Coetzee

دومین اشتباه بنیادین پیام در این اثر — به نظر ناقد — نوشتن آواها با همان رسم‌الخط الکتاب است که دو دلیل برای ترجیح رسم‌الخط سیبویه بر الفبای آوایی بین‌المللی توسط او ذکر شده است: یکی به کار رفتن همین نویسه‌های نوشتاری عربی برای نشان دادن واجها (=حروف) توسط سیبویه و دیگری رعایت سنت نویسنده در بحث آثار کلاسیک.

هیچ‌یک از این دو دلیل پذیرفته نیستند زیرا در زمان سیبویه نشانه نوشتاری و نشانه آوایی به صراحت از هم تفکیک نشده بودند و از این رو برای هر یک از نوشتار و واج نشانه جداگانه‌ای وضع نشده بود و سیبویه طریقه و گزینه دیگری غیر از استفاده از رسم‌الخط نوشتاری عربی برای نشان دادن واجها نداشت. این در حالی است که امروزه تفکیک این دو به امری بدیهی تبدیل شده و نظامهای گوناگون آوانگاری برای نشان دادن واجها در اختیار قرار گرفته است. بنابراین نمی‌توان این را که «سیبویه خود... این نویسه‌ها را برای نشان دادن واجها به کار برده» (پیام ۱۳۸۶: ۲۲) دلیلی بر نگارش واجها با همان نویسه‌ها در زمان حاضر قرار داد.

دلیل دوم نگارنده نیز در پژوهشی در یک گروه علمی یا نشریه حوزه زبان و ادبیات عرب، آن هم با رویکرد سنتی و نه زبان‌شناختی جدید، پذیرفتنی است ولی در پایان‌نامه‌ای که در گروه علمی زبان‌شناسی همگانی نگاشته شده و مقاله برگرفته از آن شایسته است در نشریه زبان‌شناسی به چاپ برسد قابل قبول نیست؛ زیرا اگر بنا باشد در توصیف نظام آواشناسی در الکتاب همان نویسه‌های الکتاب به کار رود، دیگر نیازی به انجام چنین پژوهشی — لااقل در قالب زبان‌شناسی جدید — نخواهد بود.

۲. تحمیل نگرش بر سیبویه

پیام در صفحه بیست و پنج «جهر» و «همس» را معادل واکداری و بی‌واکی در آواشناسی نوین قرار می‌دهد و سپس تعریف سیبویه از مجهوره و مهموسه را همانند تعریفش از شدید و رخوه می‌داند و آن‌گاه به اختلاط در تعریف این دو دسته مشخصه تقابلی اشاره کرده سیبویه را — به تبع روبینز (۱۳۸۲) — به عدم درک سازوکار ایجاد واک متهم می‌کند (پیام ۱۳۸۶: ۲۵)، در حالی که اختلاط مورد ادعا از این عدم درک ناشی نمی‌شود بلکه از تحمیل برداشت نگارنده بر سیبویه ناشی می‌شود؛ چه اینکه نگارنده از همخوانهای قرار گرفته در طبقه مجهوره و مهموسه و نیز نحوه تلفظ آنها در تجوید به این نتیجه می‌رسد که این آواها واکدار یا بی‌واک‌اند، حال آنکه اولاً معلوم نیست همه این همخوانها در زمان سیبویه به همان صورت تجویدی امروز تلفظ می‌شده‌اند و ثانیاً هیچ مبنای منطقی برای التزام به این پیش‌فرض که همه طبقه‌بندیهای سنتی سیبویه باید معادلی در زبان‌شناسی علمی امروز داشته باشند وجود ندارد. همین امر، استناد نگارنده به تعاریف ارائه

شده در منابع تجویدی جدید — مثل موسوی (۱۳۶۵) — در بیان تعریف برخی اصطلاحات آواشناختی سیبویه را زیر سؤال می‌برد (← ۳).

این اشتباه در تحمیل برداشت و معادل‌سازی امروزمین اصطلاحات در همخوانی‌های رخوه این‌گونه نمایان می‌شود که اگر رخوه را معادل سایشی بدانیم، توجیهی برای گنجاندن آوای ض در میان سایشی‌ها نداریم؛ مگر آن که فرض کنیم ض در زمان سیبویه به صورت سایشی تلفظ می‌شده است؛ فرضی که معادل‌سازی همه اصطلاحات آواشناختی را عملاً بی‌اعتبار می‌کند، زیرا دیگر در نحوه تلفظ هیچ آوایی نمی‌توانیم به درک امروزمین و تجویدیمان از آن تکیه کنیم.

کمی خفیف‌تر از این حالت را در آوای ط مشاهده می‌کنیم؛ همچنان که اگر مجهوره را معادل واکدار تلقی کنیم، دیگر نمی‌توان ط را به راحتی در زمره آوای مجهوره قرار داد. این بدان دلیل است که ط در آواشناسی تجویدی عربی کلاسیک به عنوان یک آوای بی‌واک توصیف شده است و مجهوره (=واکدار؟) دانستن آن، براساس همان فرض بالا، مبتنی بر آن است که بگوییم ط در زمان سیبویه به صورت واکدار تلفظ می‌شده است. این فرض — چنانکه دیدیم — دارای تالی فاسد است.

۳ منابع استنادی

در روش‌شناسی تحقیق، آنچه موجب اصالت و نیز قابل اعتماد بودن یک اثر می‌شود ارجاع به منابع دسته اول موجود در زمینه موضوع یک اثر است. اگر قرار باشد در اثری تاریخی و به ویژه در حوزه تاریخ علم آراء و نظریات یک دانشمند به گونه‌ای که در آثار به جای مانده از او منعکس شده معرفی شود، ناگزیر باید به خود آن آثار مراجعه نمود. بدیهی است ترجمه این آثار یا منابع دسته دومی که پیرامون آنها نوشته شده هیچ‌گاه نمی‌توانند گزارشی اصیل و قابل اعتماد از نظریات آن دانشمند را در اختیار ما بگذارند.

نگارنده در صفحه سی مقاله خود، اقوی بودن حرف از حرکت را به سیبویه نسبت می‌دهد و سخن سیبویه را از ترجمه کتاب رمضان عبدالطوب (۱۳۶۷) نقل می‌کند، در حالی که — بر طبق کتابنامه — وی متن الکتاب را در اختیار داشته و پیوسته در خلال مقاله‌اش به آن مراجعه نموده است. گرچه این کار، استناد به یک منبع دسته دوم در عین وجود منبع دسته اول است، ولی تنها سه بار در طول مقاله اتفاق افتاده و با توجه به موارد متعدد ارجاع به خود کتاب سیبویه ناچیز است و می‌تواند نادیده انگاشته شود.

استنادی که وجودش در این مقاله نه تنها زائد و غیر قابل توجیه است بلکه در یک مورد نگارنده را دچار اشتباهی آشکار کرده، استناد به موسوی (۱۳۶۵) در صفحه بیست و هفت و نیز

پاورقی‌های یک تا چهار صفحه بیست و هشت است. پیام در صفحه بیست و هفت ابتدا تعریف «تکریر» و «لینت» را از موسوی نقل می‌کند و سپس به نقل تعریف این دو اصطلاح از سیبویه می‌پردازد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر نگارنده قصد بیان معنای لغوی این دو اصطلاح را داشت، چرا به یک معجم عربی کلاسیک مراجعه نکرد؟ اگر هم قصد داشت معنای تجویدی و فنی آنها را بیان نماید، به نظر نمی‌رسد — با وجود تعریفی که سیبویه ارائه کرده — عبارت «نرم ادا کردن حرف»، که از موسوی نقل شده، تعریفی فنی از اصطلاح لینت باشد! سؤال اول درباره تعریف اخفاء، بین بین، اماله و تقخیم نیز، که در پاورقی یک تا چهار صفحه بیست و هشت از موسوی نقل شده، پیش می‌آید.

کاشکی استناد به موسوی در تعریف تکریر نیز تنها موجب پیش آمدن همین دو سؤال می‌شد؛ پیام با نقل تعریف تکریر از موسوی از تعریف سیبویه غافل شده و براساس تعریف موسوی تکریر را معادل لرزش در آواشناسی امروزی معرفی کرده است و آن را ویژگی همخوان دانسته، غافل از آن که سیبویه حرف مکرر را «حرف شدیدی که صوت از آن خارج می‌شود» تعریف کرده و در فهرست حروف شدیده نامی از ر به میان نیاورده است. بنابراین خواننده در نمی‌یابد که چگونه سیبویه را «حرف شدید» معرفی می‌کند ولی در فهرست حروف شدیده نامی از آن نمی‌برد! این در حالی است که سیبویه مشخصه «انحراف» را نیز پیش از تکریر ذکر کرده و در تعریف، آن را نیز «حرف شدیدی که...» معرفی می‌کند و آن را صفت حرف ل هم می‌داند ولی در میان حروف شدیده نامی از ل به میان نمی‌آورد. بنابراین نقل تعریف موسوی موجب شده است که پیام هم از بیان مشخصه انحراف غفلت ورزد و هم بدون هیچ توضیحی درباره علت شدید دانستن ر و معنای اصطلاح «شدید» در تعریف تکریر، بلافاصله به ارائه معادل آواشناختی امروزی آن بپردازد.

کتابنامه

- پیام، طه، ۱۳۸۶. «آواشناسی سیبویه»، مجله زبان‌شناسی، س ۲۲، ش ۱.
 روبینز، آر. اچ.، ۱۳۸۲. تاریخ مختصر زبان‌شناسی. ترجمه علی محمد حق‌شناس، تهران، کتاب ماد، نشر مرکز.
 عبدالنواب، رمضان، ۱۳۶۷. مبحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی. ترجمه محمد فاضلی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
 موسوی، سیدمحسن، ۱۳۶۵. حلیه القرآن. قواعد تجوید مطابق روایت حفص از عاصم. تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

Carter, M. G., 2004. *Sibawayhi*. London, Oxford University Press.